

## تعویق کنگره جبهه دوم خرداد، بازتابی از بن بست اصلاح طلبان دولتی

### تقی روزبه

سخن گوی جبهه دوم خرداد دو دلیل در علت تعویق کنگره مطرح ساخته است. نخست به انتظار سرنوشت دو لایحه تقدیمی دولت خاتمی به مجلس نشستن و مشروط کردن تدوین راهبرد جدید به سرانجام آن‌ها. و دیگر خطیر بودن اوضاع بین‌المللی و عواقب عملیات نظامی در منطقه و لاجرم در انتظار فراهم آمدن شرایط با ثبات تری برای تدوین استراتژی ماندن.

اما واکاوی این دو برهان به خلاف ادعای مطرح کنندگان، بیش از آن که دلایل قانع کننده‌ای برای تعویق کنگره و تدوین استراتژی جدید باشند، دلایلی هستند بر ضرورت تسریع در تدوین آن. بررسی این دلایل هم چنین نشان می‌دهد که چرا در ساختار کنونی تدوین این استراتژی غیرممکن است و این که چرا جبهه متحد دوم خرداد به معنای واقعی و نه صوری دیگر مدت‌هاست وجود خارجی ندارد و آن چه به این تجمع صوری هویت و معنا می‌دهد تنها قرار گرفتن در برابر یک‌دندگی و فشار کمابیش مشترک جناح حاکم است. تعویق کنگره هم چنین برملاکننده رموز و راز امکان تعرض بی‌وقفه جناح به شدت در انزوا قرار گرفته بوده و نشان دهنده این واقعیت است که هرگونه تلاش برای خروج از وادی نفی و وارد شدن به قلمرو اثبات برای تدوین استراتژی جدید-که ممکن است "خدای ناکرده" با گوشه‌هایی از دیواره‌های نظام تلاقی کند- در حکم فروپاشی این جبهه خواهد بود. و از آن جا که این جبهه بنا به تعریف خود را جزئی از نظام اسلامی حاکم و جناحی (= بالی) از آن می‌داند و نیز از آن جاکه در این نظام مواضع کلیدی و دست بالا را جناح اقتدارگرا به عهده دارد، لاجرم اصلاح طلبان اساساً فاقد استراتژی و راهی برای عبور از بن بست‌های نظام می‌باشند.

در مورد بی‌پایگی برهان نخست می‌توان گفت تدوین یک استراتژی، تنها می‌تواند بر پایه نقد ۵ سال و اندی تجربه شکست خورده و ناکامی پروژه اصلاحات استوار باشد و مشروط کردن آن به نتیجه دو لایحه، چیزی جز دخیل بستن به همان به اصطلاح استراتژی تاکنونی و آویزان شدن بر رشته‌ای باریک‌تر از مو برای نجات سیاست شکست خورده "بهره‌گیری از ظرفیت‌های نهفته قانونی" نیست. و بنابراین مضمون عملی و واقعی دخیل بستن به دو لایحه فوق یعنی تردد در همان کوچه بن‌بستی که بارها طی شده است. برعکس اگر هر آینه کوچک‌ترین شانس هم برای موفقیت دو لایحه فوق قابل تصور بود همانا وارد کردن فشار تازه‌ای به جناح حاکم بود که می‌توانست از طریق قرار گرفتن جبهه دوم خرداد در پشت استراتژی‌ی که حزب مشارکت طراح آن بود فراهم گردد. به این ترتیب اندک شانس هم که وجود داشت، اکنون با به نمایش گذاشته شدن استیصال و تشتت جبهه دوم خرداد، یعنی منتفی شدن ترس ناشی از واکنش هم‌بسته جبهه دوم خرداد در نزد تمامیت خواهان، به باد رفته است. معنای عدم تدوین استراتژی در شرایطی که وجود آن بیش از هر زمانی ضروری‌تر گشته است، هیچ نیست جز سرگردانی در وادی ابهام و تداوم وضعیت انفعالی و تمکین به همان استراتژی شکست خورده تاکنونی.

و اما پایه‌های برهان دوم به مراتب از برهان نخست سست‌تر است:

اگر تهدیدهای جهانی و منطقه‌ای واقعیتی جدی است، این امر بیش از آن که دلیلی بر عدم ضرورت استراتژی و در نتیجه تداوم وضعیت انفعال کنونی باشد، دلیلی است بر لزوم داشتن یک استراتژی کارآمد برای مقابله با بحران و کنترل دامنه آن. از این رو دو دلیل اقامه شده برای توجیه به تعویق افتادن کنگره جبهه دوم خرداد را باید دلایلی دانست که هدفی جز پنهان ساختن علل واقعی ندارند.

### و اما صورت مسأله چیست؟:

چهارمؤلفه زیر اضلاع مربعی را تشکیل می‌دهند که سیمای عمومی بحران حاکم بر کشور را رقم می‌زنند:

### مؤلفه نخست: پروژه اخراج از حاکمیت.

این پروژه مدت طولانی است که شروع شده است. تاکتیک جناح حاکم در این عرصه آنست که باید برای صید ماهی ابتدا

و البته به تدریج آب حوض را خالی کرد. در برخی موارد به دلایل گوناگونی که قاعداً صیادان کهنه کار بدان واقف هستند، در دلسر صید به این طریق از شیوه صید ماهی در درون آب کم تراست. کشف این شیوه را باید بزرگ‌ترین موفقیت تاکتیکی جناح حاکم به شمار آورد.

لویح ارائه شده از سوی خاتمی به ویژه قانون اصلاح انتخابات به مجلس، تلاشی است برای مسدود ساختن راه تخلیه آب و کوششی است برای ماندن بر روی آب. بنابراین آن چه که واقعیت دارد، نه خروج از حاکمیت بل که روند اخراج از حاکمیت از یک سو و تلاش برای ماندن در حاکمیت از سوی دیگر است. به طوری که سایر اقدامات را می‌توان تنها با در نظر گرفتن این واقعیت مورد ارزیابی قرار داد. در این میان بحث و شعار خروج از حاکمیت به عنوان واکنشی از سوی بخشی از اصلاح طلبان، مطرح شده که حتی در سطح نظر و سخن نیز در جبهه اصلاح طلبان فراگیر نشده و قادر هم نیست فرا گیر شود. اگر بپذیریم که استراتژی یعنی طراحی عمومی مسیر پیش روی به سوی هدف، پس دیگر نمی‌تواند بر "واکنش" استوار باشد. "واکنش" استراتژی نیست و استراتژی الزاماً می‌تواند بر "کنش" استوار باشد. از این رو ادعای تدوین استراتژی جدید برای خروج از بن بست از سوی اصلاح طلبان را نباید چندان جدی گرفت.

جناح حاکم در راستای پروژه اخراج اصلاح طلبان و تبدیل جمهوری اسلامی به خلافت یا حکومت خالص اسلامی و برای انتقال مطمئن تر این روند، خواهان آنست که آنان را تا آن جا که میسر است به صورت تکه تکه شده-ونه یک دست - از گود حکومت و سیاست بیرون افکند. افراطی‌ها را تصفیه کرده و نیروهای به اصطلاح ارزشی و خودی را منفعل ساخته و در بهترین حالت به صورت زائده وار جذب خود نماید. بدیهی است که در برابر استراتژی فوق، طرح خرده استراتژی‌هایی چون خروج از حاکمیت، که امکان اجماع حول آن مقدور نیست، و در بهترین حالت تنها می‌تواند شامل بخش محدود و معینی از اصلاح طلبان گردد کارساز نیست. بی تردید برای جناح حاکم که خود مشغول پیش برد پروژه اخراج به شیوه معینی است، نه اصل خروج بل که نحوه این خروج دارای اهمیت است. تا آن جا که به منافع و هدف‌های جناح حاکم برمی‌گردد، این خروج باید حتی الامکان اولاً تدریجی بوده و به ویژه تا آن جا که ممکن است، به ویژه در گام‌های نخست، نیروهای ارزشی و شخص خاتمی را در برنگیرد. برعکس لازم است که هرچه بیشتر شامل نیروهای "رادیکال" و "غیر خودی" باشد. و ثانیاً با توجه به فروریزی شتابان پای گاه حمایتی اصلاح طلبان، مشمول مرور زمان گردد تا به عنوان کارت تعیین کننده در بازی کاملاً خاصیت خود را از دست بدهد.

و متقابلاً کلیت اصلاح طلبان در برابر بازی با کارت خروج از حاکمیت با سه چالش جدی مواجه هستند که مانع شکل گیری اجماع عمومی در این جبهه حول اندیشه خروج از حاکمیت می‌شود:

در وهله نخست معنای خروج از حاکمیت، خواه ناخواه، رسمیت بخشیدن به اصلاح ناپذیری نظام و تیر خلاص زدن به فلسفه وجودی خویش است (یعنی همان عامل بازدارنده‌ای که مانع انصراف خاتمی از کاندیدا شدن در دور دوم ریاست جمهوری گردید و بعدها نیز موجب گردید که وی کارت استعفاء را در کشوی میز خود بگذارد) و در وهله دوم با افزایش تهدیدهای خارجی که کلیت نظام را مورد تهدید قرار می‌دهد، کفه عنصر محافظه کاری و تردید در جبهه دوم خرداد، تحت عنوان اولویت منافع ملی بر منافع جناحی، بیش از پیش سنگین تر می‌شود و بالأخره آن که با روی گردانی هرچه بیشتر مردم از اصلاح طلبان پتانسیل مفروض تاکتیکی خروج از حاکمیت بیش از پیش به باد رفته تلقی شده و کارت خروج از حاکمیت- چنان که هم اکنون گاهی مورد اذعان پاره‌ای از عناصر این جبهه قرار می‌گیرد- به کارت سوخته تبدیل می‌شود. با این همه باید گفت که اگر کلیت جبهه دوم خرداد به دلایل مطرح شده قادر نیست تحت استراتژی واحدی به حرکت درآید، اما مصون از تأثیرات بحران، به ویژه عواقب فشارهای ناشی از روی گردانی مردم نیست. برعکس در پرتو این فشارها و قطب بندی جامعه، جبهه دوم خرداد بیش از پیش به سمت فروپاشی و تجزیه از یک سو و تقویت عنصر محافظه کاری از دیگر سو رهسپار است.

## مولفه دوم: تشتت و آشفتگی بی سابقه درونی اصلاح طلبان .

دامنه این آشفتگی چنان است که ناچار گردیدند برگزاری اولین و شاید هم آخرین کنگره خود را به تعویق افکنند. اکنون نیروهای عمده تشکیل دهنده جبهه دوم خرداد هرکدام ساز خود را می‌زنند و هیچ رهبر ارکستری قادر نیست که این نواهای متفاوت و بعضاً متضاد را با هم ترکیب کرده و نغمه واحد و گوش‌نوازی ارائه دهد. نیروهای عمده این اردو یعنی جبهه مشارکت، مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران، مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب اسلامی کار و حزب هم‌بستگی و.. هریک ساز خود را می‌نوازند. در این میان به‌ویژه موضع‌گیری‌های تازه مجاهدین انقلاب اسلامی در مخالفت با استراتژی خروج از حاکمیت جلب توجه بیش‌تری می‌کند. بهزاد نبوی و محمد سلامتی دو کادر کهنه‌کار و سیاست‌باز این تشکل با طرح دلایل مخالفت خود، نشان می‌دهند که مخالفت‌شان از ملاحظات تاکتیکی فراتر رفته و ریشه‌های عمیق‌تری دارد. به‌زعم این دو خروج از حاکمیت قبل از هرچیز نشان دهنده اصلاح‌ناپذیری نظام و اثبات نامشروع بودن آن می‌باشد. به نظر آنان بن‌بست اصلاحات مهم نیست چرا که حتی اگر ۱٪ هم امکان اصلاح نظام وجود داشته باشد اصلاح‌طلبان نباید از حاکمیت خارج شوند. مخالفت از زاویه فوق نشان‌دهنده عمق پیوندهای ناگسستنی این جریان با نظام حاکم است. سرحدی زاده دبیرکل کل حزب اسلامی کار نیز شیپور را از سوراخ دیگری نواخته و مدعی است که به‌جای خروج از حاکمیت حضور پایدار در حاکمیت مطرح است و هنوز به‌این‌جا نرسیده‌ایم که خدای نکرده خود را از حاکمیت جدا کنیم! طبیعی است وقتی جریانی چون مجاهدین انقلاب اسلامی تا این حد مخالف اندیشه خروج از حاکمیت باشد، مخالفت کسانی چون کروب‌ی و مجمع روحانیون و یا کارگزاران با این اندیشه، به‌طریق اولی دامنه بیش‌تری خواهد داشت.

دراین میان جبهه مشارکت که برآن بود استراتژی سه مرحله‌ای خود یعنی بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود قانون اساسی (که خود را در قالب دو لایحه دولت نشان می‌دهد) و طرح رفراندوم حول آن‌ها، در صورت رد این لوایح توسط شورای نگهبان و بالأخره طرح خروج از حاکمیت را اگر که امکان برگزاری رفراندوم فراهم نگردد به تصویب کنگره برساند، باتوجه به تشتت و مخالفت‌خوانی جریان‌های دیگر ناچار گردید با تعویق کنگره - که در صورت برگزاری و اصرار بر تصویب استراتژی خود، خطر فروپاشی این جبهه را تهدید می‌کرد- موافقت نماید.

بی تردید ناکامی در وصول به استراتژی واحد و عدم اجماع این جبهه حول خروج از حاکمیت، معنایی جز بسنده کردن به هم‌گرایی حول حلقه اول این استراتژی نخواهد داشت. بر این اساس همه منتظرند ببینند که حاصل سیاست جدید دولت خاتمی چیست و چه گشایشی را در کارفروسته آنان به‌وجود خواهد آورد. لوایحی که می‌توان پیش‌بینی کرد در بهترین حالت ممکنه به‌صورت اسب بی‌یال و اشکمی از زیردست کارچرخانان تشخیص مصلحت نظام عبور خواهد کرد تا در آرشیو دست‌آوردها و افتخارات محمدخاتمی بایگانی گردد. اما در این میان آن‌چه که به‌طور نقد در برابر نسیه‌خوری فوق‌پرداخته می‌شود، همانا پائین کشیدن فتیله منازعات در عرصه‌های دیگر و فرورفتن هرچه بیش‌تر درکام محافظه‌کاری است. این محافظه‌کاری را می‌توان به روشنی در لایحه‌ای که با یدک کشیدن نظارت استصوابی از نوع اصلاح‌طلبانه‌اش، مدعی مبارزه علیه نظارت استصوابی از نوع تمامیت‌گرایانه‌اش می‌باشد و سپس در تعدیل بازم بیشتر این لایحه در کمیسیون مجلس به‌سود نظرات شورای نگهبان و تعدیل برخی مواد مهم طرح‌های شکنجه و کودک‌آزاری و.... در همان راستا و هدف و سکوت سنگین در برابر سایر دست‌اندازی‌های جناح حاکم به حقوق شهروندان و بالأخره چرخش محسوس در گفتمان اصلاح‌طلبان به‌سود دولت دینی و جلب نظر مراجع و.... ملاحظه کرد.

## مؤلفه سوم: تهدیدهای برون مرزی و نقش‌آفرینی عوامل بین‌المللی.

جان سختی و تداوم سیاست خارجی متعلق به دوره جنگ سرد و نظم مبتنی بر جهان دوقطبی که مدت‌هاست پایه‌های قوام دهنده آن فرو پاشیده، به بن‌بست کامل رسیده است. شرایط زیست محیطی جمهوری اسلامی از بنیاد دگرگون شده است و

این در حالی است که جمهوری اسلامی فاقد انعطاف لازم برای انطباق لازم با این شرایط نوین است. اگر در نظر بگیریم که حاکمیت دین (در قالب کاست حکومتی گروهی از روحانیون متکی بر ولایت مطلقه فقیه) و مبارزه با استکبار جهانی (به اصطلاح مبارزه ضد امپریالیستی از موضع واپس گرایانه) دو پایه اصلی هویت و موجودیت رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل می دهد، و اگر از دست دادن اولی ناممکن است و دومی نیز لاقلاً نیازمند نوشیدن جام زهری هولناک، در این صورت به ابعاد چالش هایی که نظام حاکم با آن روبه‌وست پی خواهیم برد. و به ویژه اگر در نظر بگیریم که این بار راستای فشارهای سنگین خارجی با روی کرد مردم در داخل کشور نسبت به رژیم در یک مسیر قرار گرفته است، آن گاه به درجه نقش آفرین عامل خارجی در ترکیب با عوامل داخلی، بهتر پی خواهیم برد. عواملی که خاتمی در گزارش اخیر خود به مجلس شورای اسلامی آن را بدین گونه فرموله کرد:

"باکمال تأسف جمهوری اسلامی ایران از درون و بیرون با تهدیدهای جدی روبرو است."

**مؤلفه چهارم:** عرض اندام نیروی جدیدی که کلیت نظام را به چالش طلبیده است.

واقعیت این نیرو دیگر امروزه برکسی پوشیده نیست و انکارکردنش امری مضحک می نماید. واقعیتی چنان مشهود که همه ناگزیرند در برابرش و به احترامش کلاه از سر بردارند و شادابی ناشی از حرکت خون تازه در اندام بی‌رمق خود را احساس نمایند. نگاهی به گزینه مقطع انتخابات ریاست جمهوری دوره دوم که تحریم کنندگان و مخالفین کلیت نظام با عروج خیره کننده ۱۴ میلیونی خود، تمامیت خواهان را با فاصله زیادی در پشت سر خود قرار دادند و مقایسه آن با نظرسنجی گسترده‌ای که تقریباً با پایان پنجمین سال ریاست جمهوری خاتمی صورت گرفت، عروج پرشتاب این نیرو را به رقم غافل گیرکننده قریب به ۵۰٪ جمعیت کشور - که باتوجه نرخ رشد خود، به زودی نیروی اصلاح طلبان را نیز پشت سر خواهد گذاشت - به نمایش نهاد. که با توجه به عقبه در حال فروریزی بیش از ۴۰٪ جمعیتی که هنوز هم به درجاتی خواهان تحول و اصلاح در نظام جمهوری اسلامی هستند، در مجموع نیروی فائقه و بالقوه تعیین کننده‌ای را تشکیل می دهند.

این نیرو گرچه هنوز نتوانسته است از جمله به دلیل ضعف سازمان یافتگی و فراگیرشدن اندیشه استراتژی واحد مبارزاتی به نقش آفرینی لازم و تعیین کننده پردازد، با این همه پردازش اوضاع سیاسی و روندهای آتی کشور بدون در نظر گرفتن نقش آن و سمت و سوی که این نیرو به خود می گیرد، ناقص و یک جانبه خواهد بود. هم اکنون جدال و چالش بزرگی بین دوگرایشی که یکی جهت دادن به سرنگونی در مسیر دمکراتیک و قرار گرفتن انقلاب نوین ایران در راستای دمکراسی، آزادی و برابری و دیگری بازسازی استبداد و وابستگی و راه سرمایه دارانه را نمایندگی می کند در جریان است. ۳۰ اکتبر ۲۰۰۲